

زندگی شاعر پرآوازه؛ خیام

به قول صادق هدایت شاید کمتر کتابی در دنیا مثل مجموعه شعرهای خیام تحسین شده، منفور شده، تحریف شده، محکوم شده، مشهور شده و ناشناس هم مانده است.

هر اتفاقی که میشد برای آثار خیام افتاده، چرا؟

جواب واضحه؛

چون خیام متفاوت ترین شاعر فارسی زبان بوده که در اشعارش بدون لکننت زبان و بدون رودربایستی، حرفشو رک گفته و حرفاش به مذاق خیلی ها ناخوش آیند بوده و البته هنوز هم ناخوش آیند هست.

ولی آیا خیام که این شعرها را گفته،

یک آدم شراب خوار کافر پوچ گراست که شب و روز فقط می گساری می کرده و شعر می گفته؟

اصلا آیا خیام فقط شاعر بوده؟

یا چه اتفاقی افتاد که خیام فقط با حدود 100 رباعی این همه ،

در دنیا مشهور شده و تعداد طرفدارهاش چه بسا از خارج ایران، از داخل ایران هم بیشتر شده!

جواب همین سوال ها موضوع این قسمت ماست.

بنابراین در بخش اول به خودش و زندگیش و اینکه چه شد که خیام شد،

می پردازیم و در بخش دوم به اشعارش و مفهوم اشعارش می پردازیم.

خیام در جوانی

حکیم عمر خیام یا کاملترش غیاث الدین ابوالفتح عمر بین ابراهیم خیام نیشابوری تقریباً 900 سال پیش در نیشابور به دنیا آمد.

تاریخ دقیق تولد و مرگش مشخص نیست و احتمالاً سال 517 هجری قمری به دنیا آمده است.

چون پدرش چادردوزی و خیمه دوزی می کرد، فامیلی شان خیام بود.

چیزی که از دوران کودکی و جوانی خیام می دانیم اینه که او بسیار باهوش و اهل مطالعه و یادگیری بوده است.

در جوانی اش فقه، فلسفه، حکمت و نجوم را به خوبی یاد می گیرد حتی فلسفه رو مستقیماً به زبان یونانی یاد می گیرد.

خیام شاگرد یکی از علمای مشهور زمان خودش به نام امام موفق نیشابوری بوده است.

البته اینکه به ایشان امام می گفتند به خاطر احترام بوده،

لقب عالم های بزرگ امام بوده و حتی بعداً به خود خیام هم امام می گفتند،

و با مفهومی که ما امروز از امام می شناسیم، متفاوت بوده است.

علاوه بر این، خیام خودش را شاگرد ابن سینا هم می دانسته، حالا بعضی منابع می گویند که واقعا شاگردش بوده و بعضی منابع هم می گویند، که نه اختلاف سنی آن ها به شاگرد و استادی نمی خورده، ولی در هر صورت از میان تمام دانشمندان و حکما، خیام به ابن سینا خیلی ارادت داشت.

کتاب در باب توحید ابن سینا را هم از عربی به فارسی ترجمه کرد، فلسفه را از ابن سینا آموخت و مثل او فیلسوف ارسطویی بود. البته طبابت را از ابن سینا یاد گرفت و در درک آثار ابن سینا، انقدری خوب پیش رفت که به او، ابن سینای ثانی هم می گفتند.

تمجید خیام از ابن سینا

خیام، کتاب های ابن سینا را تدریس می کرد و با وجود اینکه کمی مغرور بود، و خیلی از علمای زمان خودش را قبول نداشت، ولی به شدت ابن سینا را تمجید می کرد و با افتخار خودش را شاگرد او می دانست.

خیام یه دوستی هم داشت به اسم خواجه نظام الملک که به از خودش نباشد، او هم کارش بسیار درست بود البته بیشتر در سیاست و کشورداری!

دقت داشته باشید در مورد زمانی صحبت می کنیم که، حکومت سلجوقی در ایران جایگزین غزنویان شده و پادشاهی دست آلپ ارسلان، پادشاه سلجوقی است که نیشابور را هم به عنوان پایتخت خودش انتخاب کرده است.

دوست خیام، خواجه نظام الملک هم انقدری از خودش شایستگی نشان داده، که به عنوان وزیر دربار انتخاب شده و علاوه بر وزارت، خواجه معلم پسر ارسلان هم شد و بعد از اینکه آلپ ارسلان مرد، پسرش ملک شاه که هنوز 18 سالش نشده بود پادشاه ایران می شود، و تقریبا همه کارها به دست نظام الملک می افتد و به طبع وزیر دربار ملک شاه هم باقی می ماند.

کلا خواجه نظام الملک نزدیک به سی سال وزیر دربار این دو پادشاه سلجوقی بود، و خدمات بسیار زیادی هم برای ایران انجام داد که شاید مهم ترینش تاسیس مدارس نظامیه در سراسر کشور بود. مدرسی که قصدش بالا بردن علم و فرهنگ مردم البته، در چارچوب های سخت دینی بود و به افتخار نظام الملک اسم این مدارس را هم مدارس نظامیه گذاشته بودند.

این مدارس شبیه به دانشگاه های امروزی بود که بعضا محصلینش مقرری هم دریافت می کردند. تاسیس مدارس نظامیه باعث شده بود که از شهرها و کشورهای دیگر، علما و فلاسفه زیادی برای شرکت در این مدارس، به نیشابور و بغداد و شهرهای دیگر ایران بیایند و ایران شده بود محور علم و فرهنگ و هنر منطقه!

وضع مالی خوبی که عمر خیام داشت

از آنجایی که ملک شاه خیلی اهل فرهنگ و هنر هم بود وضع علما و ادبا هم در آن دوران خوب بود، و دولت برای تعدادی از آن ها مقرری هم در نظر می گرفت، که مبلغ این مقرری ها برای بعضی از علمای تراز اول خیلی زیاد بود.

مثلا خیام سالیانه 10 هزار سکه طلا مقرری داشت که در آن زمان مبلغ خیلی زیادی بود. یه حکایتی هست که می گوید یه بار خیام برای دریافت مقرری اش پیش رئیس خزانه داری می رود، که اتفاقا تازه هم جایگزین نفر قبلی شده بود، رئیس خزانه داری می گوید چه خبر است این همه مقرری؟ ماشالله مقرری شما از حقوق منم بیشتره، دلیلش چیه؟

خیام در جوابش می گوید:

"بین آدم هایی شبیه تو خیلی زیاده،

هرجا رو نگاه کنی آدم های شبیه تو هست ولی یک نفر هم مثل من نمی توانی پیدا کنی، فرق من و تو اینه پس فضولی نکن و کارتو انجام بده"

کاری به واقعی با غیر واقعی بودن ماجرا نداریم،

ولی خیام از اون دست آدم هایی است که در هر دوره و زمانه شاید، شاید یک نفر مثل او زندگی کند. حالا ببینیم خیام چه کرده که این ادعاها در موردش مطرح می شود؛

خیام و ریاضیات

از ریاضیات شروع کنیم؛

تاثیر خیام در ریاضیات انقدر زیاد بوده که خیلی از ریاضیدان های قرن های 11 و 12 میلادی، که خیام در آن دوران زندگی می کرده را به نام عصر خیام می شناسند.

خیام برای اولین بار توانست روشی را برای حل معادلات سه مجهولی ارائه بدهد و همچنین ضرایب بسط دو جمله ای را هم تعیین کند.

برای همین هم در خیلی از کتب دانشگاهی به این دو جمله ای ها، دو جمله ای های خیام نیوتن می گویند.

حالا چون موضوع خیلی تخصصی می شود، بیشتر از این به آن ورود نمی کنیم. فقط می خواستم تصویری از خیام ریاضیدان و تاثیرش در دنیای ریاضیات داشته باشید. این هم بگویم که خیام چندتا کتاب در حوزه ریاضیات نوشته که، معروفترینش کتابی درباره معادلات درجه سه به زبان عربی است که به خواجه نظام الملک هم تقدیمش کرده است.

ویل دورانت درباره این کتاب می گوید:

"این کتاب خیام شاهکار ریاضی بشر در قرون وسطی است"

اما شهرت خیام در نجوم و ستاره شناسی حتی از شهرتش در ریاضیات هم بالاتر بوده. او مخترع تقویم جلالی یعنی پایه همین تقویم هجری شمسی است که ما امروزه از آن استفاده می کنیم. ببینیم داستان درست کردن تقویم چه بوده؛

جریان از این قرار بوده که خیام برای آموزش ریاضی و جبر در سمرقند بود، از طرف ملک شاه و خواجه نظام الملک برایش پیغام می آید که بیا به نیشابور، و به ما در درست کردن یک تقویم بی عیب و نقص کمک کن.

مشکلاتی که تقویم هجری قمری داشت

تا آن زمان سلجوقیان از تقویم هجری قمری استفاده می کردند، ولی کم کم حس کرده بودند که این تقویم خیلی به کارشان نمی آید و در محاسباتشان مشکل ایجاد می شود. در واقع پادشاه از خیام این درخواست را داشت، که اگر بتواند تقویم جدیدی ایجاد کند تا بتواند مشکلات محاسباتی شان را حل کنند.

مشکل اصلی تقویم قمری این است که چون بر اساس گردش زمین به دور خورشید نیست، ممکنه مثلا برداشت محصول در ماه رمضان باشد چندسال بعد به ماه رجب بیفتد. یا مثلا عید نوروز که برای ایرانی ها بزرگترین عیدشان بوده، طبق تقویم قمری هر سه چهارسال یکبار در یکی از ماه های قمری می افتد.

یه مثال جالبش هم همین چندسال پیش اتفاق افتاد که اگر یادتان باشد، ایران در یکسال دوبار روز زن داشت.

خب استفاده از این تقویم همانطور که مشخص است، مشکلات خودش را دارد که مهم ترینش مشکلات مالیاتی است.

مثلا اگر قرار بود مالیات را هرساله اول ماه رجب بگیرند، ممکن بود یک مامور مالیاتی طی یکسال دوبار مالیات بگیرد. یا اینکه اول ماه رجب، شاید الان فصل برداشت محصول و دادن مالیات باشد، ولی چندسال بعد، اول ماه رجب، فصل برداشت محصول نیست که کشاورز بخواهد مالیاتش را هم بدهد.

خلاصه تمام این مشکلات باعث شده بود که ملک شاه خواجه نظام الملک، به فکر درست کردن یک تقویم جدید و دقیق باشند که بتونه مشکلاتشان را حل کند، برای همین هم آن ها کار را سپردند دست کاردان!
و چه کسی بهتر از **خیام ریاضیدان و منجم** که بتواند از پس این کار بریاد.

ساخت تقویم جلالی

پس به دستور ملک شاه یک تیم تحقیقاتی تشکیل شد و یک رصدخانه هم در اصفهان تاسیس شد، و خیام به همراه تیمش به آنجا رفتند تا بتوانند، با مشاهده اجرام آسمانی و محاسبات بسیار پیچیده ریاضی، تقویم مورد نظر شاه را درست کنند.

این پروژه چندین سال طول کشید و ما اینجا به مسائل فنی و، چگونگی محاسبات ریاضی و نجومش وارد نمی شویم و به همین بسنده می کنیم که، در نهایت با تحلیلی که از حرکت زمین به دور خورشید در طول یکسال داشت، توانست ماموریتش را به نحو احسن انجام بده و تقویمش و درست کنه و به افتخار پادشاه، جلال الدین ملک شاه سلجوقی، اسم تقویمش را تقویم جلالی گذاشت.

در مورد تقویم جلالی می توانیم ساعت ها صحبت کنیم که شاید از حوصله این اپیزود خارج باشد، ولی واقعا حیف است که چندتا نکته از این شاهکار خیام را ندانیم.

اول اینکه تقویمی که الان استفاده می کنیم و تقویم رسمی ایران است،

تقویم هجری شمسی است ولی اساس آن دقیقا همان تقویم جلالی خیام است با یکسری تغییرات جزئی!

مثلا مبدا تقویم هجری شمسی، هجرت پیامبر از مکه به مدینه است، ولی مبدا تقویم جلالی آغاز سلطنت ملک شاه است.

نکته بعدی اینه که تقویم جلالی، دقیق ترین تقویمی هست، که بشر تا الان توانسته به آن دست پیدا کند.

خیام طول سال خورشیدی را تا 12 رقم اعشار محاسبه کرده بود، و تقویمش حتی از تقویم میلادی که همین الان 95 درصد کشورهای جهان از آن استفاده می کنند، چندین برابر دقیق تر است. در خیلی از منابع می گویند تا 27 برابر دقیق تر است!

آغاز تقویم جلالی با زنده شدن دوباره طبیعت

نکته آخر اینکه هر ساله آغاز تقویم جلالی با نوروز و زنده شدن دوباره طبیعت و آغاز فصل بهار شروع می شود، و نوید یک سال جدید همراه با یک دوره جدید از طبیعت را می دهد، ولی تقویم های میلادی و قمری این خصیصه را ندارند. آغاز تقویم قمری که اول محرم می شود، هر چند وقت یکبار در یک فصل می افتد و آغاز تقویم میلادی هم ارتباطی با طبیعت ندارد.

تازه خیام یک کتاب معروف به نام نوروزنامه هم دارد که در آن، دلایل نامگذاری ماه های سال و مراسم عید نوروز و هرچیزی که به نوروز مربوط می شود هم صحبت کرده است. حالا بریم در مورد خیام فیلسوف صحبت کنیم؛

خیام و فلسفه

آن زمان بغداد که جزء خاک ایران بود یکی از مراکز فلسفه بود. البته که بیشتر یهودی ها و مسیحی ها سراغ فلسفه می رفتند، و جامعه به شدت مذهبی و مسلمان ایران خیلی روی خوشی به فلسفه و موضوعات فلسفی نشان نمی داد. ولی در هر صورت خیام 5 رساله فلسفی دارد و اگرچه به تعبیر آکادمیک صاحب سبک و فلسفه جدیدی نیست، ولی او کاملاً بر فلسفه مسلط بود و به عنوان یک فیلسوف شناخته شده بود. در واقع بعد از ابن سینا تا چندین دهه بعد هیچ فیلسوف ایرانی اندازه خیام مشهور نشده است. اما خیام شاعر کجاست؟

حقیقت این است که در زمان خود خیام هیچوقت مردم او را به عنوان یک شاعر شناخته شده نمی شناختند.

تازه با توجه به شعرهایی که می گفت،

اگر زمان حیاتش شعرهایش شناخته می شد و گل می کرد به احتمال زیاد زنده نمی گذاشتنش!

در حقیقت با وجود فرقه های مختلف تسنن، شیعه و اسماعیلیه و اختلاف بینشان، کسی جرات بازگو کردن یا حتی نقد اشعار خیام را نداشته است.
پس داستان چیه؟

به تاریخ که نگاه می کنیم، بعد از مرگ خیام،

اولین بار نظامی در کتاب مشهور چهار مقاله اش و بیهقی،

در کتاب تاریخ بیهقی از خیام اسم می آورند ولی نه به عنوان شاعر! به عنوان فیلسوف و دانشمند و منجم!

بعد کم کم در کتاب های آدم های دیگر اشعار خیام بازگو می شود،

و بیشتر هم لعن و نفرین می شود تا اینکه تعریف و تمجید شود.

طبق اطلاعاتی که ما داریم قدیمی ترین کتاب شعر منسوب به خیام،

در سال 865 در شیراز کتابت شده یعنی سه قرن بعد از خیام!

ناشناخته ماندن خیام تا قرن ها بعد از مرگش!

این کتاب دارای 158 رباعی و البته این نسخه از اشعار خیام و تمام نسخه های بعدش،

همیشه یک ایراد به آن ها وارد بوده است، آن هم اینکه تمام اشعار مال خود خیام نیست،

و در اشعار دخل و تصرف می شود ولی چیزی که مشخص است اینجاست که،

بعد از مرگ خیام توجه به شعرهای او روز به روز بیشتر شده،

و شعرای بزرگی مثل سعدی و مولانا و مخصوصا حافظ، به شدت تحت تاثیر اشعار خیام قرار گرفتند.

حالا نکته مهم این است که کتاب اشعار خیام تا صدها سال بعد از مرگش،

در بین ایرانی ها و غیر ایرانی ها اصلا جایگاه فعلی اش را نداشته است.

دقیق تر بگویم؛ بعد از مرگش شعاری دیگر از شعرهایش تاثیر می گرفتند،

در مورد اشعار خیام هم صحبت می شد و اشعارش معروف هم شد،

اما در نهایت با توجه به سلطه مذهب بر جامعه، اشعار خیام هیچوقت فرصت عرض اندام پیدا نکردند.

عده ای شعرهایش را دوست داشتند و عده زیادتری هم با آن ها مخالف بودند و اشعارش را به باد نقد می گرفتند.

مثلا رازی در کتاب معروفش به نام مرصاد العباد به اشعار خیام به شدت حمله می کند و می گوید او کافر است.

در واقع در مورد شعرهای خیام بحث بوده و در کنار شعرهای دیگر، شعرهای خیام هم بوده ولی تاکید می کنم اصلا جایگاه فعلی اش را نداشته است. شاید تمام طرفدارهای خیام و کسانی که از اشعارش لذت می برند، باید مدیون آقای ادوارد فیلتز جرارد باشند که برای همیشه اسم خیام را در تاریخ ادب و هنر جهان جاودانه کرد.

شهرت خیام را مدیون چه کسی هستیم؟

حدود 160 سال پیش یاد دقیقتر در سال 1859 یک مترجم و محقق نه چندان معروف انگلیسی، به نام ادوارد فیلتز جرارد که آشنایی مختصری هم با زبان فارسی داشته، با اشعار خیام آشنا می شود. خانواده جرارد یکی از معروف ترین و پولدارترین خانواده های انگلیس بودند، و جرارد از مال دنیا چیزی کم نداشت وای خودش معمولا آدم گوشه گیر و تنهایی بود، و زمانی که با اشعار خیام آشنا شد خیلی با این اشعار کیف کرد.

جرارد قبل از خیام با سعدی و حافظ آشنا شده بود و از اشعارشان لذت می برد، ولی برای اون انگار خیام یه چیز دیگه بود. مست و دیوانه اشعار خیامی شد که تا آن زمان کمتر کسی خارج از ایران او را می شناخت، و در داخل ایران هم اصلا جزء شاعران معروف نبود.

جرارد خیلی زود اشعار خیام را ترجمه می کند، ولی ترجمه ای که می کند بیشتر برداشت خودش از رباعیات خیام است! اون کلمه به کلمه ترجمه نکرده بود و بیشتر دوست داشت مفهوم شعر خیام را به مخاطبش برساند. او کتاب و ترجمه می کند و کمک یک انتشاراتی آن را چاپ می کند ولی هیچکس آن را نمی خرد.

جرارد قیمت کتاب و طی چند مرحله پایین می آورد ولی باز هم کسی آن را نمی خرد. انقدر پایین می آورد که قیمت کتاب به یک پنی که کم ارزش ترین پول رایج بوده می رساند. بعد هم دیدید جبوی کتابفروشی ها یک کارتون می گذارد و کتاب های ارزان قیمت را داخل آن ها می گذارند؟

حکیم عمر خیام ابتدا در خارج از ایران مشهور شد

همین اتفاق هم برای کتاب های خیام می افتد ولی باز هم کسی آن را نمی خرد، تا اینکه یک روز یک نویسنده و نقاش معروفی وقتی گذری از کنار یک کتابفروشی رد می شده، سری هم به کتاب هایی که داخل کارتون بودند، می زند و اتفاقی کتاب ترجمه شعرهای خیام را هم می بیند.

بعد کتاب نظرش را جلب می کند و کمی ورق می زند و از مفاهیم کتاب خوشش می آید. همانجا یک جلد برای خودش و چند جلد هم برای دوستانش می خرد و برای آن ها می فرستد. از آنجایی که دوستانش هم همه اهل دل بودند، ارزش کتاب را می فهمند، و آن ها هم به بقیه معرفی می کنند و اینطوری می شود، که کتاب فروشش بالا می رود و به چاپ دوم و سوم می رسد و روز به روز به محبوبیتش اضافه می شود.

اونقدری که هرکسی که کوچکترین علاقه ای به مطالعه داشت، حتما داخل خانه اش کتاب خیام را داشت. امروزه خیلی از جملات انگلیسی ترجمه جرالد، انقدر که بین عامه مردم تکرار شده، به ضرب المثل تبدیل شده است. یک استاد دانشگاه در انگلیس تعریف می کند و می گوید، سال ها پیش در مورد خیام با دانشجوهایم صحبت می کردم و می گفتم، "اگر خانه پدربزرگ، مادربزرگ هایتان را بگردید حتما یک نسخه از خیام را پیدا می کنید، و چندوقت بعدش خیلی از آن ها گفتند که واقعا پیدا کردیم!"

یعنی همینطوری که الان در خانه خیلی از ماها یک جلد کتاب حافظ پیدا می شده، آنموقع هم یک جلد از خیام پیدا می شده و مردم از عوام گرفته تا خواص، عاشق و شیدای اشعار خیام شده بودند و اسم او را روی محصولات مختلف هم می گذاشتند. مثلا خمیر دندان عمر خیام به بازار آمده بود.

بحث روز جامعه همان سوالاتی بود که خیام 900 سال قبل پرسیده بود!

تازه خیلی ها اسم پسرشان را به افتخار خیام، عمر می گذاشتند. جالبه که در محافل عمومی که در مورد خیام صحبت می کردند، او را به نام کوچکش صدا می کردند مثلا می گفتند عمر!

در جریان معروف شدن کتاب خیام یک نکته ای خیلی مهم است، آن هم اینکه؛ جامعه آن زمان تشنه شنیدن حرف های خیام بود. اروپا رنسانس را پشت سر گذاشته بود، سلطه مذهب روی جامعه کمی کمرنگ شده بود، به خصوص نیمه دوم قرن نوزدهم که بحث های علمی در مورد اینکه ما کی بودیم، چطور به این دنیا پا گذاشته بودیم، همه جا شنیده می شد و قبحش ریخته بود و جالب اینکه، دقیقا با معروف شدن خیام در انگلیس،

کتاب منشا انواع چارلز داروین هم منتشر می شود ونظریه اش همه را انگشت به دهان می گذارد.

در آن زمان به خصوص بعد از چاپ کتاب داروین، بحث روز جامعه همان سوالاتی بود که خیام 900 سال قبل پرسیده بود! آدم هایی که قرن ها فکر می کردند که اشرف مخلوقات هستند، و خودشان را تافته جدا بافته می دانستند، ناگهان متوجه شدند که نه بابا همچین خبرهایی هم نیست و ماهم یک نوع جانداریم مثل هزاران جاندار دیگر، فقط فرقی این است که زورمان بیشتر بوده و توانستیم زمین را تسخیر کنیم و پدر زمین و موجودات دیگر را دربیاریم!

کم کم با محبوبیت خیام در خارج از ایران در داخل ایران هم، بیشتر از گذشته پرداخته شد و جایگاه خیام در فرهنگ مردم ایران کنار شعرای بزرگی مثل حافظ و سعدی و سایر شعرای بزرگ دیگر قرار گرفت. داستان زندگی ادوارد فیلتز جرارد خیلی جالبه و شباهت هایی هم به زندگی خود خیام دارد، که اینجا قسمت هایی از آن را تعریف می کنیم؛

ادوارد فیلتز جرارد که بود؟

ادوارد فیلتز جرارد متولد سال 1809 (1188) از یک خانواده بسیار پولدار بود. مادرش علاقه مند به شعر و مطالعه بود و ادوارد هم، خیلی شبیه مادرش بود با این تفاوت که از زندگی اشرافی خیلی گریزون بود.

جوانی گوشه گیر، کنجکاو و پرسشگر! اغلب هم با لباس های ژولیده در جمع حاضر می شد، معمولا ساکت بود و حرف نمی زد ولی وقتی هم حرف می زد، فقط در مورد هستی و خالق هستی و فلسفه وجودی و این چیزا صحبت می کرد.

به خاطر این رفتار و طرز فکرش مادرش همیشه از دستش ناراحت بود. ادوارد 17 سالش که بود به دانشگاه رفت و مادرش خیلی امیدورا بود که خلق و خویش عوض شود و سر عقل بیاد.

ولی ادوارد که به هر چیزی نگاه نقادانه داشت، محیط خشک درس و دانشگاه را جدی نگرفت ولی دانشگاه یک چیز خوب هم برای ادوارد داشت. اونم اینکه او در دانشگاه دوست های خیلی خوبی پیدا کرد که تا آخر عمر باهاشون رابطشو حفظ کرد.

دوستانی که چندتاشون به همراه خود ادوارد، بعدها از نام آوران فرهنگ و ادب انگلیس شدند. با وجود اینکه خانواده فیلتز جرارلدها کلی خانه های بزرگ داشتند، بعد دانشگاه ادوارد پیش خانوادش نرفت و یه جایی دور از زادگاهش را برای زندگی انتخاب کرد.

4سالی را هم تنها زندگی کرد.

مطالعه می کرد و دنبال جوابی برای پرسش های فلسفیش بود.

بعد چهار سال به اصرار خانوادش به زادگاهش برگشت ولی به جای اینکه در شهر بماند، رفت روستا زندگی کرد. خانوادشون یک ویلا بزرگ مثل قصر در روستا داشتند و ادوارد به آنجا رفت. ولی به جای اینکه بره توی قصر، یه کلبه کوچیک ته همان حیاط بود و ادوارد آنجا را برای زندگی انتخاب کرد.

برایم احمقانست که در کلیسا دنبال پاسخ سوالم باشم

عشقش هم مطالعه و قدم زدن در طبیعت بود و هیچ چیز دیگری جز این برایش مهم نبود؛ منزوی و تنها! حالا برادرش کشیش کلیسا بود و هی می خواست، ادوارد را به راه راست هدایت کند ولی هربار که باهاش بحث می کرد، ادوارد در مورد هستی و چگونگی آفرینش و این چیزها ازش سوال می پرسید، به همین خاطر کم می آورد و می رفت.

ادورد ازش می پرسید:

"اگر به راستی خدا، خیر اعلاست چرا جهانی که او ساخته پر از ظلم و فساد و این همه تاسف برانگیز است. منشا حقیقی رنج و عدم کمال کجاست؟" ادوارد اصلا قصد زیر سوال بردن کلیسا را نداشت، فقط می گفت من دنبال رابطه و معنای وجود خودم با جهان هستیم و کلی هم سوال بدون پاسخ دارم.

ولی از طرفی هم برایم احمقانست که در کلیسا دنبال پاسخ سوالم باشم. اطرافیانش بهش می گفتن تو کافری که این حرفا رو می زنی. این حرف ها همش کفر هست. حتی یکی از برادرهایش گفت ادوارد دیگه برادر من نیست.

اما ادوارد انگار دنبال یک گمشده می گشت.

به دوستاش هم گفته بود که حتما آدم های دیگه ای مثل من هم بودن، که این پرسش ها را داشته باشن دیگه، اونا چیکار کردن؟ ادوارد در 33 سالگی با جوانی آشنا شد که به کلی مسیر زندگیش را تغییر داد.

جوان 18 ساله ای به نام ادوارد کاول که خیلی زیاد هم اهل مطالعه و تحقیق بود. کاول هر روز چند بیت از اشعار حافظ و عطار را برای ادوارد می خواند و ترجمه می کرد. ادوارد هم با وجود اینکه از زبان فارسی چیزی نمی دانست،

چنان از معانی این اشعاری که تازه ترجمه انگلیسیشون هم بود،
تصمیم گرفت زبان فارسی را یاد بگیرد و این کار را هم کرد.

پاسخ سوالات ادوارد در شعرهای خیام!

مفاهیم بعضی از اشعار دقیقا طرح موضوعاتی بود که سال ها ذهن ادوارد را درگیر کرده بود.
بعد از مدتی کاول ازدواج می کند و می رود،
و ادوارد هم غرق در شعر فارسی و اشعار شعرای مختلف می شود.

اوضاع به همین شکل پیش رفت تا اینکه یه نامه از طرف کاول برای ادوارد آمد،
که گفته بود کتاب شعری را از یکی از شعرای فارسی زبان پیدا کردم که کلام نهفته در شعرش حیرت انگیز است.
میدونم که قطعا از شنیدنش لذت می بری، زود بیا اینجا با همدیگه بخونیمش.

ادوارد هم معطل نکرد، رفت پیش کاول و بزرگترین اتفاق زندگیش رقم خورد.
آشنایی او با خیام نیشابوری!

ادوارد 5 هفته تمام خانه کاول ماند و بارها و بارها کتاب خیام را خواند.
با اشعار خیام به دنیای او سفر کرد.
همان موقع هم یک تصمیم بزرگ گرفت.

تصمیمی که 25 سال دیگه از عمرش را صرف تحقق اون کرد.
اون تصمیم گرفت کتاب خیام و ترجمه کنه.
واقعا عجیبه انگار اون نسخه دوم خیام هستش.
با همان دغدغه ها و سرگشتگی ها!
هر دو متصل به قدرت!

یکی از طبقه اشراف و اون یکی دوست وزیر دربار سلجوقی!

یکی طرد شده از کلیسا و به گفته اطرافیان کافر و دیگری مطرود جامعه مسلمان ها و از نظر دیگران ملهده!
ادوارد شروع به ترجمه رباعیات خیام کرد.
داستان ترجمه و نحوه مشهور شدنش هم که قبلا گفتیم.

بعد از محبوبیت شعرهای خیام و معروف شدن ادوارد،

زندگی خیلی بر وفق مرادش پیش نرفت.

پدرش، مادرش، یکی از برادرهایش و یک دوست صمیمی اش هم از دنیا رفتند،

و همه این ها در یک فاصله زمانی نسبتاً کوتاهی اتفاق افتاد،
و این مرگ های پی در پی باعث شد زندگی برایش تلخ تر از گذشته هم شود.

ادوارد در روزهای پایانی عمرش!

یک قایق خریده بود و با قایق به آب می زد و ساعت ها با خودش خلوت می کرد.
دیگه تقریباً پیر شده بود که پزشکش بهش گفت بیماری قلبیت به نقطه خطرناکی رسیده و شاید خیلی زنده نمایی!

در کمال تعجب پزشک، ادوارد ابراز خوشحالی کرد،
وصیت نامه اش را نوشت و کتاب ها و تابلوهایش را بین دوستانش تقسیم کرد،
و طبق معمول روزهایش را در طبیعت و به گشت و گذار سپری کرد.
در نهایت ادوارد فیلتر جرالدر در تنهایی جان سپرد.

پیگر ادوارد را به کلیسایی بردند که بقیه اعضای خانواده هم آنجا دفن بودند،
ولی بنا به وصیت خودش، جایی بیرون از مقبره خانوادگی به خاک سپردنش،
چون می خواست هر روز نور خورشید به سنگ مزارش بتابد و از طبیعت لذت ببرد.

روی سنگ مزارش یه جمله نوشته شده که مال خودش و خیلی خیلی جالبه!

نوشته: سپاس خدایی را خالق ماست و نه ما خالق او

بالای سنگ مزار ادوارد یک بوته گل سرخی روییده که قصه اش جالبه؛

یک سال بعد از مرگ ادوارد که شهرتش جهانی شده بود،
یکی از دوستانش که توانسته بود از مزار خیام در ایران دیدن کند،
چندتا ساقه گل سرخ را از بالاسر مقبره خیام می چیند و با خودش به انگلیس می برد.

آنجا ساقه ها را پرورش می دهند و بزرگشان می کنند.
چندسال بعد، طی مراسمی که بر سر مزار ادوارد برگزار می کنند، همان بوته های گل سرخ را بالای سرش می کارند.
حالا بعد از بیش از صد سال، هر بهار، گل های مزار ادوارد مثل گل های آرامگاه خیام شکوفه می دهند.
همان گل با همان عطر بالای دو مزار!

حالا نوبتی هم باشد نوبت اشعار خیام است

کلام خیام و شعرهایی که می سرود،
درسته که در زمان خودش خیلی معروف نشد ولی در همان اندازه کمش هم برایش دردسر درست کرد.

انقدری که برای اینکه از گزند مردم در امان باشد به حج رفت تا مردم کاری به کارش نداشته باشند.
در جواب آن‌ها که بهش می‌گفتند تو کافری خیام گفت:

گر من ز می مغانه مستم، هستم
گر کافر و گبر و بت پرستم، هستم

هر طایفه ای به من گمانی دارد
من زان خودم، چنان که هستم، هستم

یعنی من همینی ام که هستم به شما چه؟
حتی خیام طرز فکر حاکم بر جامعه و مردمانی که باهاش سر ناسازگاری داشتند را،
به شدت نقد می‌کند و می‌گوید:

گاوی است در آسمان و نامش پروین
یک گاو دگر نهفته در زیر زمین

چشم خردت باز کن از روی یقین
زیر و زبر دو گاو مشتوی خر بین

خیام در مصرع اول اشاره به ستاره‌ها و صورت فلکی گاو دارد که در آسمانه!
در مصرع دیگر که می‌گوید یک گاو دگر نهفته در زیر زمین،
به یکی از اعتقادات مردم قدیم اشاره می‌کند که عوام اعتقاد داشتند،
کره زمین روی شاخ گاو قرار دارد و مثلاً زلزله‌ها زمانی به وجود می‌آید،
که این شاخ می‌لغزه و زمین هم که روی این شاخ گاو هست، می‌لرزه.

در ادامه هم که می‌گوید چشم خردت باز کن از روی یقین / زیر و زبر دو گاو مشتوی خر بین!
اینجا خیام ادعا می‌کند که حالا اکثر مردم روی زمین و بین این دو گاو هستند،
و قدرت فهم ندارند و آن‌ها را با خر مقایسه می‌کند و احتمالاً این رباعی را،
در حالتی گفته که از دست مردم زمان خودش بسیار آزرده خاطر بوده!

آیا پیام شعر خیام طی سال‌های مختلف تغییر کرده است؟

یه نقدی هم که به شعر خیام می‌شود این است،
که پیام شعر خیام در سال‌های مختلف عمرش تغییر کرده است،
و مفهوم شعرهایی که در دوران مختلف زندگیش گفته، بعضاً متفاوت!

در صورتی که قالب شعرهایش نشان می دهد که نه اینطوری نیست.
مثلا خیام در جوانیش می گوید:

هرچند که رنگ و روی زیباست مرا
چون لاله رخ و چون سرو بالاست مرا

معلوم نشد که در طربخانه خاک
نقاش ازل بهر چه آراست مرا

مفهوم شعر که مشخصه و از توصیفی که خیام از خودش می کند،
مشخص است که از یک جوان زیبا و لاله رخ حرف می زند که خب خب جوانی های خودش را می گوید.
حالا وقتی پیر می شود، همین شعر را جور دیگری می گوید؛

**من دامن زهد و توبه طی خواهم کرد
با موی سپید قصد می خواهم کرد**

**پیمانۀ عمر من به هفتاد رسید
این دم نکنم نشاط، کی خواهم کرد؟**

از این جنس رباعیات که در اشعار خیام به وفور دیده می شود.
حالا برویم سراغ "می" و "نوشیدن" در اشعار خیام!
خب سر اینکه می که خیام و حافظ و شعرای دیگر در اشعارش از آن اسم می برند،
همان می مادی و انگور است یا اینکه منظور می معنوی است،
بین علما اختلاف نظر وجود دارد.

بعضی ها می گویند که می فقط معنی عرفانی دارد و بعضی ها هم معتقدند که،
درسته در خیلی از اشعار معنی عرفانی دارد ولی بعضی وقت ها هم مستقیم به می انگور اشاره شده است.

خیام، متفاوت از دیگر شاعران، بسیار رک صحبت می کند!

منتها فارغ از اینکه کدام یک از دو گروه درست می گویند،
حرف خیام این است که ما در دنیایی زندگی می کنیم که نه می دانیم چرا توش پا گذاشتیم،
نه به اختیار خودمان متولد شدیم،
در ادامه نمی دانیم برای چی زندگی کنیم و تهش هم،
نمی دانیم کجا می رویم و تازه به اختیار خودمان هم نمی رویم!!

پس بهتره همین دو روزی که زندگی می کنیم از زندگیمان لذت ببریم؛
حالا لذت از می انگور یا می عرفان! الله و اعلم!
این موضوع خیلی هم اهمیتی ندارد چون در پیام اصلی رباعیات خیام تاثیری هم ندارد.

اگر یادتان باشد، در اپیزود رودکی گفتیم که خالق قالب رباعی،
رودکی بوده و بعدا شعرای دیگر از این رباعی استفاده کردند،
که مشهورترینشان خیام بوده است و خیام خیلی عالی توانست از این قالب برای انتقال پیامش استفاده کند.

یک موضوع مهم دیگر هم اینکه اگر حافظ و سعدی و مولانا و...
بعضا حرفشان را لفافه می زدند،
خیام برعکس آن ها چنان سریع و رک صحبت می کند که جا برای هیچ تعبیر و تفسیر اشتباهی نمی گذارد.

ممکنه شعر حافظ بخوانی بعد که بخوای در موردش با دیگران صحبت کنی،
یک نفر بگوید مومن بوده، دیگری بگوید مسلمان بوده،
یکی بگوید زاهد و عارف بوده ولی خیام اینطوری نیست!

هرکسی بدون پیش داوری شعر خیام را بخواند، مقصود شاعر و حرف دلش را به راحتی متوجه می شود.
مثلا وقتی می گوید:

بنگر ز جهان چه طرف بریستم؟ هیچ
وز حاصل عمر چیست در دستم؟ هیچ

توصیف استاد شجریان از خیام ؛

این شعر فقط یک معنی مشخص دارد و نه می توان به شریعت وصلش کرد،
و نه می شود به طریقت و عرفان وصلش کرد.
مشخصا در مورد بی حاصلی و پوچی دنیا صحبت می کند.
برای همین هم در اینکه خیام عارف و زاهد نبوده تقریبا شکی نیست،
و شاید یکی از دلایل جذابیت اشعارش همین است که خودش را درگیر و اسیر هیچ فرقه ای نکرده،
و از تمام این مسائل فارغ بوده و به چیز مهمتری فکر می کرده!
شاید بهترین توصیف را استاد شجریان درباره خیام داشته که می گوید:

"قومی متفکرند در مذهب و دین
قومی به گمان فتاده در راه یقین

می ترسم از آنکه بانگ آید روزی که ای بی خبران
راه نه آن است و نه این

من خیام را به خاطر این تفکرش دوست دارم.
و به خاطر اینکه به اعتقاد من از همه شعارای ما بیشتر می فهمیده و آگاه تر بوده است.
گرفتار عرفان و صوفی گری و... نبوده است.
مردمان ما فهمیده هستند و خیام را می شناسند و درکش می کنند متنها حرف نمی زنند.
ولی خیام همچنان در زندگی مردم ما جاری است."

چیزی که باعث می شود که خیام،
دنیا را چنین تیره و بی سرانجام ببیند اینه که خوشی ها و زیبایی های جهان پایدار نیست،
و دوام و بقایی ندارد و اساسا هدف از اومدن و رفتن به این دنیا اصلا مشخص نیست.
او می گوید:

آورد به اضطرابم اول به وجود

جز حیرتم از جهان چیزی نفزود

رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود

زین آمدن و بودن و رفتن مقصود

مقصود از این دنیا اصلا مشخص نیست.
هدف از بودن رازی است که اگر جوابی داشته باشد ما هیچوقت به جوابش نمی رسیم.
این حرف خیام است؛

نظر خیام در مورد فلسفه وجودی انسان

از آمدن نبود گردون را سود
وز رفتن من جلال و جاهش نفزود

وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود
کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

در یکی دیگر از رباعیاتش می گوید:

کس مشکل اسرار اجل را نگشاد
کس یک قدم از دایره بیرون ننهاد

من می نگرم ز مبتدی تا استاد
عجز است به دست هر که از مادر زاد

استاد و مبتدی فرقی نمی کند و هیچ کس نمی داند داستان چیست.
از نگاه خیام، این یک واقعیت است که دنیا پر از رنج است،
و آخرش هم مشخص نیست که چه می شود همانطور که اولش هم مشخص نیست چه بوده!
دقیقا همان نگاهی که بودا به دنیا دارد.

در واقع نگاه خیام به دنیا، یک نگاه کاملا اگزیستانسیاله،
اونقدری که حتی می شود خیام را پیامبر اگزیستانسیالیست دانست.
اصلا در قدم اول، خیام از آفرینش خودش هم راضی نیست و می گوید،
اگر آمدنم دست خودم بود، اصلا به دنیا نمی آمدم.

گر آمدنم بخود بدی نامدمی
ور نیز شدن به من بدی کی شدمی

به زان نبدی کندر این دیر خراب
نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

می گوید بهتر نبود که اصلا از اول پا به این دنیا نمی گذاشتم تا انقدر سرگردان نباشم؟
حقیقت این است که خیلی وقت ها کسی که نمی داند و به این مسائل فلسفی فکر نمی کند،
شاید ذهنش آرام تر باشد و خودش هم راحت تر زندگی کند.

ولی ذهن پرسشگر نمی تواند به این سوال های فلسفی بی تفاوت باشد.
اصلا مگه از این پرسش جذاب تر هم داریم که ما کی هستیم؟
از کجا آمدیم؟ برای چی زنده ایم؟ به کجا می رویم؟

درد خیام از آگاهی بود!

نمی شود که به این ها فکر نکرد و بی تفاوت بود.
منتها فکر هم که بکنیم ممکن است به درد خیام مبتلا شویم.
خیام درد می کشید ولی درد آگاهی،

زجر دانش و آنقدر دنیا برایش دردآور و رازآلود بود که راضی نبود پایش به دنیا باز شود.
جای دیگر می گوید:

چون حاصل آدمی در این شورستان
جز خوردن غصه نیست تا کندن جان،

خرم دل آنکه زین جهان زود برفت
و آسوده کسی که خود نیامد به جهان

نکته ای را باید خیلی خوب بهش توجه کنیم؛
خیامی که می گوید من نمی دانم از کجا آمده ام و چرا آدم و به کجا می روم،
در حقیقت خودش فیلسوفه، عالمه، قرآن تفسیر می کند.
آدم بی سواد نیست که یک سوال ذهنش را درگیر کرده باشد،
جوابشو پیدا نکرده باشد و بعد بیاد شعر بگه!

به قول معروف تا ته خط رفته ولی جوابشو پیدا نکرده است.
ما اینجا کاری به درست و غلط بودن نتیجه گیری خیام نداریم و فقط روایت می کنیم،
ولی می دانیم که خیام فیلسوف و پرسشگر این حرف ها را می زند،
که از دوران جوانی اش همیشه این پرسش ها در ذهنش بدون پاسخ مانده است.

حکایتی ازش هست که می گوید خیام در دوران کودکی یا نوجوانیش،
وقتی در کلاس درس قرآن بوده از استادش سوال می پرسد که چرا همه سوره های قرآن با بسم الله شروع می شوند؟

استادش می گوید خب به خاطر اینکه هرکاری را باید با بسم الله شروع کرد،
و موقع قرآن خواندن هم اول باید نام خدا را بیاریم.
خیام می گوید: مگر قرآن را خود خدا نگفته؟ استادش می گوید بله صددرصد.
خیام می گوید یعنی خدا خودشم می خواهد حرف بزند، اول می گوید با نام و یادخدا؟
استادش می گوید نه اینجا خدا از جانب بندگانش صحبت میکند.

تشبیه انسان به جام و کوزه

سوالی که خیام می پرسد و جوابی که استادش می دهد را کنار بگذارید،
فقط توجه داشته باشید که ذهن پرسشگر خیام از بچگی به چه چیزهایی فکر می کرده.

حالا در کنکاش در اشعار خیام،
می بینیم که او پا را از این ندانستن و نمی خواستم به دنیا بیایم هم فراتر می گذارد،
و اصلا اساس آفرینش را به سخره و چالش می کشاند.
به این رباعی دقت کنید که در آن خیام، آدم را به جام و کوزه نشبیه می کند و می گوید:

جامی است که عقل آفرین می زندش
صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش

این کوزه گر دهر چنین جام لطیف
می سازد و باز بر زمین می زندش

خدا را به کوزه گر تشبیه کرده که کوزه های قشنگ درست می کند،
یعنی انسان را خلق می کند بعد که کوزه درست می شود به زمین می زند و می شکنند یعنی مرگ انسان ها!
جای دیگر می گوید اصلا افسار دنیا را دست من بسپارید تا من بگویم که چطور باید خدایی کرد؛

گر بر فلکم دست بدی یزدان
برداشتمی من این فلک را ز میان

از نو فلکی دگر چنان ساختمی
کازاده بکام دل رسیدی آسان

می گوید اگر جای خدا بودم اولین کاری که می کردم این دنیا و قوانین حاکم بر آن را نابود می کردم،
و دنیایی می ساختم که داخل آن همه به کام دلشان برسند.

خیام مسائل مربوط به ماورا و بهشت و جهنم را به نقد و تمسخر می کشد

علاوه بر این ها، خیام مسائل مربوط به ماورا و بهشت و جهنم را به نقد و تمسخر می کشد و می گوید:

گویند بهشت و حورعین خواهد بود
آنجا می و شیر و انگبین خواهد بود

گر ما می و معشوق گزیدیم چه باک
چون عاقبت کار چنین خواهد بود

یعنی اگر قرار این چیزا را اون دنیا داشته باشیم خب چه کاریه؟ همین دنیا داشته باشیم دیگه!
در یک رباعی دیگر می گوید؛

گویند کسان بهشت با حور خوش است
من می گویم که آب انگور خوش است

این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار
کاوازه دهل شنیدن از دور خوش است

پرسش خیام اینه که چرا از این دنیا لذت نبریم که پاداش این لذت نبردن،
توی دنیایی که هیچکس ندیدتش همین لذت ها باشد.
چرا نقد را ول کنیم و به نسیه بچسبیم؟

در باب این آب انگور و شرابی که خیام در موردش صحبت می کند در کتاب نوروزنامه،
خیام یک فصل کامل درباره شراب و فواید آن صحبت کرده که بازهم ما کاری به درست و غلط بونش نداریم.
ولی مشخص می کند که خیلی هم شرابی که خیام از آن صحبت می کند بهش نمی خورد شراب عرفانی باشد.

البته دکتر قمشه ای در این خصوص به نکته جالبی اشاره می کند،
و می گوید اینکه شعر خیام، اروپا و آمریکا را تسخیر می کند،
و تمام مردم آنجا را از عوام تا خواص درگیر می کند، مسلما دلیلش این نیست که خیام میگوید:

عشق و حال کنید، شراب بخورید و...

ولی آن ها مشکلی با می گساری و شراب داشتند که حالا حرف خیام برایشان خیلی جدید باشد؟
نه، این مقصود شعر خیام بوده که آن ها را تحت تاثیر قرار داده است.
اینکه این دنیا زودگذر است و تا میتوانید از وقتتان برای لذت بردن از آن استفاده کنید.

تجویز می شود که روزی دوبار آلبوم رباعیات خیام استاد شجریان با دکلمه شاملو را بشنوید!

اینکه هیچ چیز ارزش غصه خوردن ندارد.
اینکه ما یک سرمایه ای به نام عمر داریم که هر لحظه از آن کم می شود،
و هیچ چیز هم نمی تواند جلوی کم شدن این سرمایه را بگیرد.
خب حالا که سرمایه مان از دست می رود،
از آن لذت ببریم و اجازه ندهیم حرام شود.
این دنیا ارزش غصه خوردن برای هیچ چیزی را ندارد، به خدا که ندارد.
به قول حافظ:

آخرالعمر گل کوزه گران خواهی شد
حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی

و به قول خیام؛

یک چند به کودکی باستاد شدیم
یک چند به استادی خود شاد شدیم

پایان سخن شنو که ما را چه رسید
از خاک درآمدیم و بر باد شدیم

جالبه که همه ما این ها را می دانیم ولی مشکل اینجاست که دو دقیقه بعد از شنیدن این ها،
از بس که درگیر مشکلات زندگی هستیم، همه این ها را فراموش می کنیم.
دوای این فراموشی چیه؟

روزی دوبار آلبوم رباعیات خیام استاد شجریان با دکلمه شاملو را گوش کنیم.
یا اینکه شعر صدای پای آب سهراب سپهری را با صدای خسرو شکیبایی گوش کنیم،
تا سهراب به دنیای دیگری بیردمان، از آن دنیاهایی که خیام می خواست ببرد.
شاید حق با سهراب است که می گوید؛
کار ما این نیست که بخواهیم به این مسائل فلسفی و اصالت وجود فکر کنیم.

**کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ
کار ما شاید این است که در افسون گل سرخ شناور باشیم**